

نگاهی به کنش ما در شبکه های اجتماعی و زمینه های آن

بی‌شک جانباختگان، خانواده و به ویژه مادران این جانباختگان شایسته‌ی بزرگداشت و ارج هستند. انسان‌های مبارز و شریفی که سینه‌ی خود را در راه افکار و اهداف والای انسانی خود سپر کردند، در جای جای تاریخ ثبت شده‌اند و مقاومت و پایداری‌شان سرمشقی برای همه‌ی آزادگان است. اما نیم‌نگاهی به فیس بوک و دیگر شبکه‌های ارتباطی و ساکنان آنها بیاندازیم. برای مثال در فیس بوک هر روزه می‌خوانیم یاد رفیق... گرامی باد، و یا به یاد رفقای ... ، به یاد شهدای...

در فرهنگ ما ایرانیان به دلیل سابقه‌ی طولانی نابرابری‌های اجتماعی، جنگ و کشتار و در عین حال سیطره‌ی مذهب اسلام از نوع شیعه، عزاداری و سوم و چهل و ... نهادینه شده‌اند و همچنان که دیده و شنیده‌ایم، واعظی بر سر منبر می‌رود و برای علی اکبر و علی اصغر و لب تشنه‌شان شیون و زاری کرده و حاضران نیز بر سر خود می‌کوبند. دوستی تعریف می‌کرد که روزی در مراسم عاشورا، پس از اینکه ملا، روضه و نوحه خوانی‌اش تمام شد و حاضران نیز شیون و گریه‌ی فراوان کردند، از سر شیطنت، با همان ریتم نوحه خوانی آن ملا شروع به فحش دادن به زبان انگلیسی می‌کند و حاضران با صدایی بلندتر از قبل شیون و فریاد و یا حسین یا حسین می‌کنند.

این مثال خوبی برای فیس بوک نشینان به اصطلاح «چپ» است. از آنجا که نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران از سی و اندی سال پیش تا کنون به طور روزمره، عامل کشت و کشتار دگراندیشان و مبارزان بوده و هست، در نتیجه، هر روز می‌توان یاد یاری را گرامی داشت. این دوستان نیز فیس بوک را به منبری برای نوحه سرایی تبدیل کرده‌اند. آنها به جای اینکه از این بستر و یا دیگر شبکه‌های اجتماعی، برای بحث و گفتگو و تبادل نظر و یا به دنبال ریشه‌یابی نقاط قوت و ضعف در فرهنگ و توانایی ما، ساختار سیاسی- اقتصادی و اجتماعی و یا بسیاری عوامل دیگر که سلطه‌ی حکومت‌های ضد مردمی از انواع مختلف آن را در ایران میسر ساخته و می‌سازد، استفاده کنند، تنها به گرامیداشت یاد یاران می‌پردازند. گاه برای بیننده و خواننده‌ی این مطالب، تصویری ایجاد می‌شود که گویا در خاوران‌ها قدم می‌زند. به خاوران‌ها رفتن و یاد و خاطره‌ی یاران را گرامی داشتن امری بسیار باارزش است، اما تنها به آن بسنده کردن امری است که بی‌شک خواسته و یا نظرگاه یاران جانباخته نبوده است. یاران ما به خوبی به عمل‌کرد، مبارزه و عزم خویش آگاه بوده‌اند و نوحه سرا نمی‌جستند، بلکه همراه و همفکر!

تأسف انگیز است که ما بر اساس رویدادها عمل می‌کنیم و در حقیقت این رویدادها هستند که ما را هدایت می‌کنند. به عنوان مثال نگاهی به "انتخابات" حکومتی امسال بیاندازیم، می‌بینیم که به ناگهان از گروه و سازمان‌ها گرفته تا حتی افراد نیز در این مورد اعلام موضع می‌کنند، اکسیون برگزار می‌کنند، در فیس بوک و دیگر رسانه‌های اینترنتی می‌نویسند و اعلامیه منتشر می‌کنند. اما باید سؤال کرد که آیا این اعمال نباید ماه‌ها پیش‌تر انجام می‌گرفت تا مردم امکان باخبر شدن و اندیشیدن به این گفته‌ها و نوشته‌ها را داشته باشند؟

در مورد تمامی وقایع تاریخی- سیاسی دیگر، مانند ۱۶ آذر نیز اینگونه است. جنبش دانشجویی به فراموشی سپرده می‌شود و چند روزی به ۱۶ آذر مانده به یکباره به یاد جنبش دانشجویی می‌افتیم.

روزها و ماه‌ها، زنان و حقوق و خواسته‌هایشان را فراموش می‌کنیم و به یکباره در هشتم ماه مارس به تکاپو می‌افتیم و یا با هر اعدام و یا خطر اعدام برای مبارزان سیاسی و اجتماعی به یکباره دستپاچه شده و پس از کوتاه زمانی به روال عادی باز می‌گردیم.

جالب است که با انتشار اولین سخن و نوشته، هر گروه و دسته و سازمان دیگر نیز خود را ناچار به اعلام موضع در همان مورد می‌بیند و گاهی اوقات، گویی از یکدیگر نیز سبقت می‌گیرند، تا نکند از دیگری عقب بیافتند.

این‌ها نیز جنبه‌ی دیگری از سنت هیأت و دسته و مراسم برپا کردن هستند. آیا به راستی زیر پا گذاشتن حقوق انسانی و بدیهی تمامی اقشار و گروه‌های اجتماعی غیر وابسته به حکومت، مواردی

نیستند که روزانه در کشور ما به وقوع می‌پیوندند و گره‌های یک زنجیر رشته شده بر گریبان این کشور و توده‌های زحمتکش آن؟

ما رهبر پرست و دنباله رو هستیم.

در بسیاری از مباحث می‌شنویم که حتا افرادی که به زعم خودشان، دم از حقوق انسانی و طبقه کارگر و ... می‌زنند وقتی سخن به عمق می‌رسد، می‌گویند مردم آلترناتیو ندارند یا رهبری نیست. آیا این رهبر است که باید آلترناتیو را ایجاد کند یا بر خلاف آن، این هر یک از ما و در نهایت جمعی از ماست که آلترناتیو را تعریف می‌کند و به آن هویت می‌بخشد. ما همیشه به یک طلایه دار نیاز داریم و باید یک سرمشق دهنده داشته باشیم، آنگاه می‌توانیم، کاری انجام دهیم و یا در واقع دنباله روی کنیم.

چپ‌های ما نیز مانند فرقه‌های مذهبی، امامزاده‌های بسیاری دارند. مارکسیست، لنینیست، مائوئیست، استالینیست، تروتسکیست و ... و ایست‌های ترکیبی دیگر را شنیده‌ایم و می‌شناسیم. به اینان باید گفت "از فضل پدر تو را چه حاصل" تو چه می‌اندیشی، تو معضلات و مسائل امروز و این لحظه را چگونه می‌بینی و چه راه چاره‌ای برای آن داری؟ "بی شک خواهند گفت من یک "...ایست" هستم و او برای من فکر کرده و من تا آخرین لحظه‌ی حیات و بی چون چرا، تمامی نظرات او را دنبال خواهم کرد. اینان فراموش می‌کنند که جهان و هستی متغیر و پویاست و هر پدیده در هر لحظه و میکروثانیه بر پدیده‌ی دیگر به طور مستقیم و یا غیر مستقیم اثر می‌گذارد، پس هیچ رابطه و پدیده‌ای ثابت نیست و پاسخ از پیش داده شده‌ای نمی‌تواند داشته باشد، بلکه تنها نزدیک شدن به هدف مشخص است که چارچوب عملکرد و روش راه را تعریف می‌کند.

این سرنوشت تروتسکی و استالین و چه گوارا و ... نبوده که چنان بیانداشند و چنان عمل کنند و فوق انسان هم نبودند، بلکه آنها نیز مثل هر انسان دیگر، تابعی از پایگاه طبقاتی و منافع آن طبقه و شرایط سیاسی- اقتصادی و اجتماعی خاص زمان زیست خود بوده و نتیجه‌ی منطقی آن در ترکیب با فکر و شعور این انسان‌ها در یک مقطع تاریخی و مکانی خاص این انسان با این ایده‌ها و عملکردها بوده است. پس تنها به ژرفای نظرات، مکانیسم تأثیرگذاری و عملکرد انسان‌ها بپردازیم و ایسم و امامزاده نسازیم. آیا تا به حال یکی از این سازمان‌های سیاسی، برنامه و اهداف سیاسی خود را به طور مشخص و تدوین شده برای آینده ارائه کرده است؟ به این معنی که چه برنامه‌ای برای فردا روز انقلاب دارند؟

چه برنامه‌ای برای مقوله‌ی تولید و ایجاد اشتغال دارند؟ چگونه با بازماندگان و کاسه لیسان حکومت برخورد خواهند کرد؟ چه برنامه‌ای برای توسعه‌ی صنعت و کشاورزی در دستور کار دارند؟ چه سیاست خارجی را دنبال خواهند کرد؟ و هزاران سؤال دیگر. بی شک آنها پاسخ خواهند داد که شوراهای حزب و دیگر ارگان‌ها این تصمیم‌ها را خواهند گرفت، همانگونه که می‌دانیم امروزه همه‌ی سازمان‌ها از این نوع شعارها سر می‌دهند، اما چرا متحد نمی‌شوند، زیرا تفاوت‌های ریشه‌ای در دیدگاه با هم دارند. تفاوت بر سر متحدان و دشمنان طبقه کارگر و منافع آن، تفاوت بر سر ساختار حزب، تفاوت بر سر پروسه‌ی تشکیل حزب، تفاوت بر سر پروسه و مرحله‌ی انقلاب، تفاوت بر سر رهبری حزب، تفاوت بر سر تعریف مفاهیم و....

پس تفاوت‌ها، نه تفاوت ظاهری و روبنایی، بلکه ریشه در پایگاه طبقاتی این دیدگاه‌ها دارند و نتیجه و عملکرد این دیدگاه‌ها نیز متفاوت خواهند بود. برای روشن شدن موضوع، تنها به مسئله‌ی ارتش و نیروهای مسلح و سازمان‌های جاسوسی در کشورهای مختلف بپردازیم. در بسیاری از کشورها پس از انقلاب مردمی و یا دیگر انواع تغییر قدرت سیاسی به دلیل نداشتن برنامه‌ی مشخص و یا نداشتن نیروهای سازمان یافته و آموزش دیده، از همان بازماندگان نیروهای مسلح و سازمان‌های جاسوسی نظام برچیده شده برای ساخت و تشکیل ارگان جدید استفاده شده و به همین موازات در دیگر زمینه‌ها، مانند دستگاه قضایی و اقتصادی، همینگونه عمل می‌شود. آیا این افراد یعنی بازماندگان متخصص سیستم سیاسی قبل، بار سیاست و اهداف سیستم گذشته را به دوش نمی‌کشند؟ پس نمی‌توان و نباید در فردا روز انقلاب از این نیروها استفاده کرد. حال این سازمان‌ها و "نظریه پردازان خوش سخن" چه پاسخی برای این پرسش‌ها دارند؟ یا اینکه عرضه‌ی نفت و گاز و دیگر منابع این کشور را با کدام

سیاست در معادلات نظام جهانی پیش خواهیم برد؟ البته و صد البته پاسخ به این پرسش‌های پایه‌ای برای اداره‌ی یک کشور انقلابی و سوسیالیستی، به کنترل و هدایت کامل نیروی متحد تمامی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش و شریف آن نیاز دارد، اما این سازمان‌ها نیز هر یک، تصوری و ایده‌ای متفاوت جهت پاسخگویی به این سئوالات را دارند و در عین حال می‌توانند با چنین مباحثی، تفاوت بین نظام سیاسی-اجتماعی-اقتصادی حاضر و آینده‌ای بهتر را برای آن بخش بسیار گسترده‌ی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان که هنوز به منافع طبقاتی خود آگاهی ندارند به نمایش بگذارند. نمی‌توان تنها به شعار دادن "نان، کار، آزادی" یا خدمات درمانی و تحصیل برای همه بسنده کرد؛ باید گفت که چگونه می‌توان به این حقوق مسلم انسانی دست یافت، آنگاه می‌توان توده‌ها را با چشم اندازی مشخص برای آینده متشکل کرد.

۲۰ دی ۱۳۹۲

نگارشی از وبلاگ جنبش کارگری ایران / Iran-Labour Movement / Iran-Arbeiterbewegung/

آدرس وبلاگ: <http://iran-worker.blogspot.de>

کانال یوتیوب: <http://www.youtube.com/user/IranianLabourMovemen>